فهرست

[مقدمه 2](#_Toc86150598)

[مبحث هفتم: روابط عام و خاص اجتماعی در قاعده 2](#_Toc86150599)

[انواع روابط اجتماعی: 2](#_Toc86150600)

[روابط خاص و عام اجتماعی در این قاعده 3](#_Toc86150601)

[مبحث هشتم: شمول روایت نسبت به مؤمن و مسلم و نوع انسان 4](#_Toc86150602)

[افاده تأکید یا مثال 5](#_Toc86150603)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / اکرام و تحقیر

# مقدمه

در قاعده‌ای که امروز به‌عنوان قاعده طلایی در اخلاق نامیده می‌شود گرچه به‌عنوان یک دلیل در اکرام مطرح شد اما به دلیل دامنه بحث ما آن را مفصلاً بحث می‌کنیم. تاکنون به شش مبحث اشاره شد.

# مبحث هفتم: روابط عام و خاص اجتماعی در قاعده

آیا این قاعده فقط به آن روابط عام اجتماعی میان انسان‌ها نگاه دارد و معطوف به آن جهت است یا اینکه حالت‌های خاص را هم در برمی‌گیرد؟ مقصود این است که ما در روابط اجتماعی قواعد عامه‌ای داریم که میان مسلمین یا مؤمنین به‌طور عام ترغیب و تأکید شده است. اما روابط خاصی مثل پدر و فرزند و استاد و شاگرد هم داریم. اصول روابط اجتماعی برخی از حیث انسانیت است برخی از حیث اسلامیت و برخی از حیث ایمان است و از این عناوین کلی بگذریم عناوین بسیار متعددی است که باعث ایجاد تکالیف خاص در روابط ویژه می‌شود. انسان‌هایی که زیر یک سقف نشستند حقوق و وظایف خاص برایشان پدید می‌آید. یا دو نفر اتفاقی همراه در سفر شدند خود همراهی قواعدی ایجاد می‌کند. اسلام به این توجه دارد و بخشی از رساله حقوق امام سجاد مربوط به همین‌هاست.

## انواع روابط اجتماعی:

روابطی که منجر به حقوق می‌شود و حقوق منجر به وظایف می‌شود گاهی روابط کاملاً تکوینی است مثل ما و خدا که حقیقی و تکوینی است و یک‌طرفه است و وظیفه‌ای خدا ندارد و اولین حق در رساله حقوق امام سجاد همین است که اعظم الحقوق است و حق‌الله است و عبودیت است. بعد می‌گوید خدا بر خودش فرض کرده که اگر عبودیت کنید این کارها را برایتان انجام دهد. اگر طرفینی می‌شود به جعل او طرفینی می‌شود ولی در حالت عادی آنچه مبنای حق شده رابطه حقیقی تکوینی یک‌طرفه است و آن وظایفی را تولید کرده است. این در مورد خداست و نسبت به پیامبر و ائمه هم همین‌طور است. رابطه حقیقی یک‌طرفه است. در بقیه جاها روابط حقیقی یا اعتباری است و غالباً دوطرفه است و گاهی یک‌طرف غلبه و رجحان دارد. این انواع حقوقی است که باید بحث بیشتری هم بکنیم. پس به‌عنوان مقدمه عرض می‌کنیم که در اسلام وظایف متقابل مبتنی بر حقوق متقابل است و حقوق تقسیماتی دارد برخی حقیقی و تکوینی است و برخی اعتباری و قراردادی است و برخی ثابت لایزول است و برخی حقوقی است که تغییر پیدا می‌کند. حق پدر و فرزند تکوینی است و تغییر پیدا نمی‌کند اما دو نفر همسایه یا هم‌سفر با فرض فروش خانه یا جدا شدن در سفر حقوق هم از بین می‌رود. حال حقوقی داریم از حیث انسانیت و ایمان است و مولد حقوقی می‌شود. رابطه امر پایه می‌شود بر اساس رابطه حق تولید می‌شود و حق تولید وظیفه می‌کند این سه سطح است که قراردادی نیست و حقایقی در عالم است. منتها رابطه گاهی یک‌طرفه است گاهی دوطرفه و گاهی تکوینی است گاهی قراردادی و گاهی از بین رفتنی است گاهی از بین رفتنی نیست. زوایایی دارد و خیلی قابل‌بحث است شاید از منظر فلسفی و فقه روابط اجتماعی لازم بود اوایل بحث می‌کردیم ولی نپرداختیم. امروز روز اول است که اشاره کردم ولی به‌تدریج تکمیل خواهم کرد و هر بار به زوایایی از این نظم وظایف متقابل اجتماعی خواهیم پرداخت.

## روابط خاص و عام اجتماعی در این قاعده

عرض کردیم روابطی که مولد حقوق و درنتیجه مولد وظایفی هستند به دو نوع کلی تقسیم می‌شوند روابطی که از حیث جهات دو سه‌گانه عام است مثل انسانیت و ایمانیت و دوم روابطی که از حیث جهات خاصه پیدا می‌شود والدین و فرزند و همسر و همسایه و کذا و کذا. این تقسیم روشن است. سؤال این است که وقتی امام می‌فرمایند احبب لغیرک ما تحب لنفسک آیا اشاره فقط به نوع اول دارد؟ حقوق و وظایف در رابطه عام که حداکثر حیثیت ایمان در آن دخالت دارد ولی جهات بعد آن دیگر دخالتی ندارد و دلیل به آن نظارتی ندارد. اگر این باشد روایت فقط می‌گوید اکرام احترام و چیزهایی که از حیث عمومی و جهات عامه در روابط لازم است عمل شود رعایت کن. یا اینکه دایره‌اش اوسع است و قسم دوم را هم می‌گیرد با این بیان که شما برای فرزندت این‌طور عمل کن با او جوری رفتار کن که اگر تو جای فرزندت بودی چه انتظار داشتی. خودت را جای دیگری بگذار نه از حیث اینکه انسانی است بلکه از حیث جهات خاصی که دارد. خودت را فرض کن فرزندی چه انتظاری از پدرت داری حال همان‌ها را رعایت کن یا برعکس. یا در هم بحث شاگرد استاد خودت را جای او بگذار. نه به معنای اینکه انسانی است مثل تو بلکه از حیث جهات خاصه‌ای که دارد خود را جای او بگذار. روایت فقط اولی را می‌گوید که شاید روایت تا الآن به آن سمت در ذهن ما بود که می‌گوید انتظارات عمومی است که از حیث انسانیت و اخوت کلان و اینها در انسان هست. همانی که از دیگران توقع داری از حیث جهات عامه همان‌طور هم رفتار بکن. احتمال دوم اینکه مزید بر این آن را هم می‌گوید. خودت را جای او بگذار نه‌فقط از حیث جهات عامه انسانیت و مسلمان بودن بلکه از حیث فرزند بودن پدر بودن همسر یا شاگرد یا استاد بودن و امثال اینها. این هم سؤالی است که وجود دارد که احبب لغیرک ما تحب لنفسک دو احتمال دارد. یکی اینکه اولی را بگوید و دوم اینکه مزید بر آن دومی را هم بگوید. بعید نیست اطلاق داشته باشد. گرچه قدر متیقنش اولی است و مصادیق در روایات خیلی وقت‌ها از همین قبیل است ولی بعید نیست شامل احوال خاصه هم بشود. می‌شود شواهدی هم احیاناً در بعضی روایات در این مسئله پیدا کرد. ممکن است کسی اینها را شاهد بگیرد و ممکن است نپذیرد. مثلاً َ «يَعُودَهُ إِذَا مَرِض‏» [[1]](#footnote-1)می‌گوید. اینها البته جزء مصادیق نشمرده و شاهد قوی نیست.

سؤال: وجه اختصاصی هم ندارد.

جواب: مطلق است.احبب لغیرک ما تحب لنفسک. از حیث مسلمان بودن یا فرزند یا پدر بودن. گیرش این است که فرض می‌گیرد او هستی حال ببین چگونه رفتار می‌کنی. شاید اطلاقش ظهور در فعلیت داشته باشد و این فرض را نگیرد. ممکن است کسی بگوید اطلاق ندارد. چون ما تحب لنفسک یعنی آنچه همین الآن از دیگری انتظار داری نه اینکه اگر فرزند او بودم از او انتظار داشتم. این قضیه دیگر فعلیه نیست و تقدیریه است. ما تحب لنفسک لو کنت ولدا له او تلمیذا له. ازاین‌جهت ممکن است ظهور نداشته باشد.

سؤال: این قید در همه هست.

جواب: بله. اشکال این بود که شامل حالات خاصه نمی‌شود و فرض می‌گیرد و ظهور خطاب در فعلیت است. جواب اینکه فرض گرفتن حتماً در مواردی از مصادیق وجود دارد. در خیلی از حقوقی که روابط متقابل است وجود دارد مثلاً مریض است می‌گوید کمکش کن حداقل فرض در برخی مصادیق وجوب دارد. در برخی مثل اکرام عمومی فرض شاید نباشد اما در عیادت و مرض و کمک فرضی هست.

سؤال: مراد از قرض همزادپنداری است

جواب: نمی‌دانم اصطلاح اینجا را می‌گیرد یا نه. خودش را جای او بگذارد.

سؤال: اگر لفظاً دلالت نداشته باشد با تسری حکم ملاک هست.

جواب: بله. ضمن اینکه میزان بودن شاید کمک کند تا شمول را درست کند.

پس دایره مدلولی و مفادی روایت به نحو مدلول مطابقی یا به شکل التزامی شامل مواردی که فرض می‌کند خودش را جای دیگری در یک جهت خاصه که الآن ندارد می‌شود. شامل روابط خاصه اجتماعی در ارتباطات می‌شود. این هم بحث هفتم.

# مبحث هشتم: شمول روایت نسبت به مؤمن و مسلم و نوع انسان

این قاعده اختصاص به مؤمن دارد یا شامل مسلم می‌شود یا فراتر شامل دیگران ولو اینکه مؤمن مسلم نباشند می‌شود. این هم سؤال دیگری که در همه قواعد مطرح می‌شود اینجا هم مطرح است. به نظر می‌آید در اینجا برخلاف برخی قواعد دیگر شمول را می‌توانیم داشته باشیم. احتمالاً امکان تعمیم داشته باشیم. ادله اینکه در این قاعده ما داریم به چند دسته تقسیم می‌شود. یک طایفه مواردی است که می‌گوید اخیک اینها بعید نیست که ظهور در مؤمن داشته باشد. گاهی هم تصریح به این شده است. مثلاً در روایت دهم باب 122 می‌گوید من حق المومن علی المومن ازاین‌جهت دسته‌ای از این روایات مختص مؤمن است. چون تعبیر اخیک یا تعبیر مؤمن دارد که ظهور در فرد معتقد به مبانی و معارف اهل‌بیت دارد و اگر تردید داشته باشیم باید حمل بر آن شود و قدر متیقن است.

سؤال: روایات از امیرالمؤمنین

جواب: اینجا روایاتی داریم روایت 10 یا 11 یا 12

سؤال: از امیرالمؤمنین یا پیامبر شاید مؤمن شامل شیعه نباشد.

جواب: این روایات از ائمه بعدی است. آن بحث را در ظاهراً مکاسب محرمه مفصل بحث کردیم.

طایفه دوم مسلم آمده است. برخی حقوق به‌زحمت باید پیدا کرد اما اینجا داریم. روایت 19 «أَحِبَّ أَخَاكَ الْمُسْلِمَ وَ أَحِبَّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ اكْرَهْ لَهُ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ»[[2]](#footnote-2). در روایات دیگر هم داریم روایت 23 همین‌طور است. «يُحِبُّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ الَّذِي يُحِبُّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِه‏»[[3]](#footnote-3). اینجا اخیه چون مسلم دارد به اخوت عامه حمل می‌شود. این هم یک گروه است. روایت هشتم هم همین است احب لاخیک المسلم ما تحب لنفسک. در این گروه دوم. در این گروه برخی مسلم دارد ظهورش خوب است و برخی می‌گوید اخیک المسلم ممکن است بگوییم اخیک قید به مسلم می‌زند. نیازی به این نداریم و همان روایاتی که مسلم را می‌گویند کافی است. چندین روایت است که مسلم می‌گوید.

فراتر از این ممکن است بگوییم روایاتی داریم که قید مسلم هم ندارد. روایت اول باب 35 جهاد النفس می‌گوید «مَا أَحْبَبْتَ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَأْتِهِ إِلَيْهِم‏»[[4]](#footnote-4) و روایت دوم می‌گوید ترضی للناس ما ترضی لنفسک در نهج‌البلاغه می‌گوید احبب لغیرک ما تحب لنفسک. در این طایفه سوم ممکن است بگوییم ناس و غیر و اینها بار خاص معنایی ندارد ناظر به جهت ایمان و اسلام ندارد و در مقام بیان از حیث قیود و ویژگی‌ها نیست. ناس یعنی غیر تو و فقط شامل جایی که تو جای آن می‌نشینی ندارد. قید ایمان و اسلام را الغاء کند نیست.

سؤال: سفارش امیرالمؤمنین به مالک اشتر

جواب: بله آن بحث حاکم و اینهاست. آنجا صراحت دارد.

این شبهه‌ای است که ممکن است آورده شود. درعین‌حال باید اطلاق اینها را بپذیریم. امام در مقام بیان حکم است به‌جای اسلام ناس می‌گوید. معلوم می‌شود حکم مال ناس است و قیود دخالت ندارد. در مقام بیان است و حکم را با تمام قیود و موضوع و متعلق را می‌خواهد بفرماید. ضمن اینکه شواهدی از آن قبیل داریم در مواردی که تصریح شده اما «أَخٌ لَك فِي الدِّينِ أو نَظِيرٌ لَك فِي الْخَلْق‏»[[5]](#footnote-5). مطمئنیم اصول عمومی وجود دارد که بین انسان و حتی غیرمسلم است. البته جاهایی تقیید خورده است و اگر محارب شود احترامی وجود ندارد آن‌هم ممکن است چیزهایی باشد مثلاً مثله کردن حرام است. لذا در این قاعده ‌این سه طایفه وجود دارد و چون مثبتات هم هستند حمل مطلق بر مقید نمی‌شود بلکه باید حمل کنیم یک قاعده عامه بین همه انسان‌ها داریم و یک قاعده‌ای داریم که در مسلمان تأکید دارد و در مؤمن آکد است. در این موارد که چند عنوان مثبتات‌اند حمل مطلق بر مقید نمی‌شوند مگر اینکه وحدت حکم باشد.

## افاده تأکید یا مثال

سؤال بعدی اینکه مقیدها مثال قاعده عامه‌اند یا مفید تأکیدند. اکرم العالم اکرم العالم الفقیه اکرم العالم الفقیه العادل اینجا حمل مطلق بر مقید نمی‌شود. اینجا یک حکم است که اکرم العالم است و فقیه و عادل مثال آن هستند یا اینکه تأکید حکم است. طبق قواعد باید تأکید حکم را بگوییم. اصل تأسیس است و هر دلیل بار جدیدی دارد. بار جدید یعنی حکم جدید که موجب تأکید می‌شود. به این دلیل است که ضمن اینکه در این مورد و مواردی از این قبیل حمل مطلق بر مقید نیست بلکه هم در سطح عموم هم در سطح اسلامی و هم در سطح ایمانی است ولی در سطح اسلامی و ایمانی تأکید وجود دارد یعنی شدت و ضعف وجود دارد.

سؤال: در اهم و مهم هم به درد می‌خورد.

جواب:بله در تزاحم به درد می‌خورد.

ازاین‌جهت قاعده عامه‌ای است ولی در غیرمسلم انواع مقیدات و مخصصات دارد. اوجش هم در محارب است و چیزهایی از این قبیل که اگر محارب است باید او را کشت. این قاعده آنجا تخصیص خورده. مهم اینکه این اطلاق را اگر کسی بپذیرد چون قاعده فراگیر است حقوق مشترک انسانی به‌خصوص حقوق مشترک اسلامی که معتبرتر است و در روایات بیشتری است را می‌گوید. آنجا که ناس دارد شاید گیر سندی داشته باشد اما آنجا که مسلم دارد کم نیست این یکی از مسائل مهم در امت اسلامی و تقریب و مسائل اسلامی همین قاعده است. احبب لاخیک المسلم. این از مبانی چیزهایی است که دیروز آقا در بحث‌هایشان فرمودند. این یک حق خاص نیست بلکه قاعده عامه‌ای است که همه حقوق را می‌گیرد الا ما خرج بالدلیل. لذا یکی از قواعد اتحاد اسلامی همین قاعده است

سؤال: وقتی حکم احبب وابسته به ماتحب است تأکید بر مسلم به خاطر چیست؟ بستگی به‌طرف مقابل دارد.

جواب: بستگی دارد ولی می‌تواند بار اضافی دهد. اگر مسلمان است دو حکم دارد اگر مؤمن است سه حکم دارد که موجب تأکید شده است.

سؤال: راجع به مؤمن قطع نداریم مؤمن شیعه اهل‌بیت باشد شاید معنای مسلم باشد

جواب: قطع داریم در زمان امام صادق و باقر اصطلاح جاافتاده. حتی جایی که اخیک می‌گوید یعنی برادر ایمانی. مگر جایی که بگوید اخیک المسلم. اما جایی که تردید داریم اخیک در قرآن و عهد پیامبر بود که ممکن است بگوییم مقصود مسلمان است. آنجا هم توجیهی کردیم.

سؤال: گفتید در ادیان سابق هم این حکم بوده قرینه نمی‌شود که عام باشد؟

جواب: خیر. اگر حکم عقل را در قاعده بپذیریم ممکن است تعمیم را شامل شود.

نیم جلسه دیگر برای تکمیل می‌خواهد ان‌شاءالله

1. . [الكافي- ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج2، ص171.](http://lib.eshia.ir/11005/2/171/%D9%8A%D9%8E%D8%B9%D9%8F%D9%88%D8%AF%D9%8E%D9%87%D9%8F) [↑](#footnote-ref-1)
2. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج12، ص210، أبواب أبواب احكام العشرة في السفر والحضر، باب122، ح19، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/210/%D8%A3%D8%AE%D8%A7%D9%83) [↑](#footnote-ref-2)
3. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج12، ص212، أبواب أبواب احكام العشرة في السفر والحضر، باب122، ح23، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/212/%D9%84%D8%A3%D8%AE%D9%8A%D9%87) [↑](#footnote-ref-3)
4. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج15، ص287، أبواب أبواب جهاد النفس وما يناسبه، باب35، ح1، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/15/287/%D8%A3%D8%AD%D8%A8%D8%A8%D8%AA) [↑](#footnote-ref-4)
5. [مكاتيب الأئمّة، الأحمدي الميانجي، الشيخ علي، ج1، ص478.](http://lib.eshia.ir/27295/1/478/%D9%86%D9%8E%D8%B8%D9%90%D9%8A%D8%B1%D9%8C) [↑](#footnote-ref-5)